

نشریه ادبیات تطبیقی (علمی - پژوهشی)  
دانشکده ادبیات و علوم انسانی - دانشگاه شهید باهنر کرمان  
دوره جدید، سال اول، شماره ۲، بهار ۱۳۸۹

## قاضی نظام‌الدین اصفهانی و هم‌سخنی با شاعران پارسی‌گو\*

دکتر سیدکمال موسوی  
دانشیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد نجف‌آباد  
دکتر سیدمحمد رضا ابن‌الرسول  
استاد یار دانشگاه اصفهان

### چکیده

دست‌یابی به سرچشمه مضامین شعری سرایندگان، و نشان دادن تأثیر و تأثر آنان از یک‌دیگر اگر چه کاری است ارجمند ولی به سبب همانندی اندیشه‌های بشری سخت دشوار می‌نماید. در این میان آن چه دیرپاب است اما ناممکن نیست، نمودن همسان‌اندیشی‌ها و همسان‌سرایی‌هاست.

در مقاله «قاضی نظام‌الدین اصفهانی و هم‌سخنی با دیگر شاعران پارسی‌گو»، نگارندگان پس از مقدمه‌ای کوتاه در بیان مسلمات زندگی و آثار این دانشور ادیب و شاعر ذولسانین اصفهان در قرن هفتم هجری، با استناد به دست‌نویس‌های آثار او نمونه‌های گونه‌گون تأثیر و تأثر این شاعر را در آثار منظوم فارسی نشان داده و کوشیده‌اند مضامین مشترک شعر عربی و فارسی او را با شاعران پارسی‌گو بیابند.

### واژگان کلیدی

قاضی نظام‌الدین اصفهانی، شعر، قرن هفتم هجری، همسان‌گویی، تأثیر و تأثر.

## ۱ - مقدمه

ابوسعبد محمد بن اسحاق بن المطهر، معروف به قاضی نظام‌الدین اصفهانی دانشمند و شاعر ذولسانین اصفهان در قرن هفتم هجری، و ستایشگر خاندان سرشناس جوینی است (برای شرح حال این خاندان، نک: جوینی، ۱۳۷۰، مقدمه علامه قزوینی، ص یا - عو). وی به تقریب در اوایل قرن هفتم متولد شده و به یقین پیش از سال «۶۳۱» و تا سال «۶۸۱» هجری در قید حیات بوده است. خاندان قاضی همه اهل علم و تعلیم بوده‌اند و «قضاء» منصب خانوادگی آنان است؛ چنان که او خود، قاضی‌القضاء اصفهان بوده است. نیز در یکی دو رباعی عربی به تشیع خویش تصریح کرده است.

مجموعه آثار قاضی نظام‌الدین اصفهانی، منشآت یا دیوان‌المنشآت نام گرفته است. دست‌نویس‌هایی از این مجموعه در کتابخانه‌های ایران و جهان گزارش شده است. این مجموعه شامل دو بخش مهم است:

یکی، *شرف ایوان البیان فی شرف بیت صاحب‌الدیوان* که مجموعه نظم و نثر ادبی است در مدح خاندان جوینی و شاعر آن را برای عظاملک جوینی (صاحب تاریخ جهانگشای) فرستاده است. از محتویات این اثر رساله ادبی القوسیه یا رساله القوس و یک منظومه ملمع شامل مناظره سرو و آب به چاپ رسیده است. بخش دوم، مجموعه‌ای است به نام *نخبة الشارب و عجاله الراكب بالغ بر پانصد رباعی عربی* که قاضی، آن‌ها را به تفریق در یکایک قوافی بیست و هشتگانه پرداخته و به همان عظاملک جوینی هدیه کرده است. این مجموعه نیز به چاپ رسیده است.<sup>۱</sup>

قاضی در عصر مولوی و سعدی می‌زیسته و در میان شاعران فارسی‌زبان، با کمال اسماعیل، فخری اصفهانی، امامی هروی، مجد همگر، و بدر جاجرمی معاصر است. نگارندگان در این مقال بر آن‌اند که نمونه‌هایی از همسان‌گویی قاضی نظام‌الدین اصفهانی با شاعران ایرانی را بررسی کنند و البته در این بررسی، «هم‌سخنی» و همسان‌گویی را نصب‌العین خود قرار داده‌اند تا همه موارد اثرگذاری و اثرپذیری، همسان‌اندیشی و توارد، تشابه لفظ و مضمون، ترجمه شعری، سرقت ادبی و حتی معارضات و نیز همانندی‌های عروضی را هم در بر گیرد.

در پایان این مقدمه لازم است از همیاری استاد گران‌مایه جناب آقای دکتر جمشید مظاهری در فراهم آمدن این مقاله صمیمانه قدردانی نمایم؛ ایام به کامشان باد!

## ۲ - همانندی‌ها و همسان‌گویی‌ها

سروده‌های عربی و فارسی قاضی بالغ بر دو هزار و پانصد بیت و عمده آن‌ها به زبان عربی و در مدح خاندان جوینی است. از این خاندان مشخصاً عظاملک جوینی و پدر عظاملک - یعنی خواجه بهاء‌الدین محمد - و برادرش خواجه شمس‌الدین محمد و برادرزادگانش خواجه بهاء‌الدین محمد، و خواجه شرف‌الدین هارون - یعنی دو فرزند خواجه شمس‌الدین محمد - مورد ستایش قاضی قرار گرفته‌اند. البته یکی از خلفای عباسی، وزیر یکی از همان خلفا، دبیر عظاملک، خواجه نصیر طوسی و چند صاحب منصب دیگر هم از ستودگان اویند.

قاضی بر عکس درخششی که در عربی سرایی دارد، در فارسی سرایی توفیق چندانی نیافته و ید طولایی ندارد. آثار فارسی بر جای مانده او از چهار قصیده مملع، شماری رباعی مملع، اندکی رباعی و تک‌بیت و نیم‌بیت فارسی، و دو نامه به نثر فراتر نیست. این آثار هم گویا در جوانی و حداکثر میان سالی او پدید آمده‌است؛ چه، هیچ اثر منظوم یا منثور فارسی در ربع آخر عمر او، یعنی دهه هفتم و هشتم قرن هفتم هجری، از او گزارش نشده‌است.

وی در این آثار به قدرت و مهارت آثار عربی‌اش ظاهر نمی‌شود و هرچند - چنان که خواهیم آورد - گویا سخت تحت تأثیر شعر ظهیرالدین فاریابی، طاهر بن محمد - در گذشته ۵۱۸هـ - شاعر معروف ایرانی است، اما به قصور خود در برابر شعر او معترف است و این در حالی است که در عربی سرایی قدرتمندانه نمودار می‌شود و گاه به خود می‌بالد. البته نگارندگان در این جا بدون توجه به زبان اشعار قاضی، به همسان‌گویی و اثرپذیری و اثرگذاری او در هر دو حوزه شعر عربی و فارسی وی پرداخته‌اند.

می‌توان مدعی شد اگر قاضی نظام‌الدین اصفهانی در میان شاعران عربی‌گو بیش از همه به متنبی نظر داشته است (ابن‌الرسول، ۱۳۸۶، ص ۳ - ۹)، در میان شاعران پارسی‌گو هم شیفته ظهیر فاریابی است. مملع زیر که تنها بخش نخست آن را گزارده‌ایم، گواه راستین این مدعاست:

- |                                     |  |
|-------------------------------------|--|
| ۱. غریبو بین که برآمد ز ماه تا ماهی | که در ممالک خوبی، ترا رسد شاهی <sup>۲</sup>  |
| ۲. چو تافت بر فلک حُسن، آفتاب رُخت  | فُتد به زیر زمین، نام یوسف چاهی <sup>۳</sup> |
| ۳. ز زیب عالم تلوین گذشت رنگ رُخت   | مگر لطیفه‌ای از سر صبغة اللّهی؟ <sup>۴</sup> |
| ۴. سزد که روی نتابی ز ذره گر مه‌ری  | شبی به کلبه من سر در آری ار ماهی             |
| ۵. دلی که محرم خلوت سرای عشق تو شد  | گمان میر که کند یاد مالی و جاهی              |
| ۶. نوای عشق تو ناهید می‌زند بر چرخ  | تو در کشاکش رقص و سماع خرگاهی <sup>۵</sup>   |

۷. دهان تو در شادی گشاد بر دل تنگ  
 ۸. چه گفت باد صبا؟ گفت هست خاصیتم  
 ۹. حیات بخش از آنم که از طریق صفا  
 ۱۰. همین بس است صبا را که گوید از سر زلف  
 ۱۱. دریغ گر نکشیدی دراز، وعده تو  
 ۱۲. عجب که می‌نکنی یادم و نیندیشی  
 ۱۳. ز بس که ناله زارم رسد به گوش فلک  
 ۱۴. فغان ز طارمِ اعلی گذشت و نیز رسد  
 ۱۵. به عون صاحب اعظم رسد به موقف عرض  
 ۱۶. فروغ چهره ایام، شمس دولت و دین  
 ۱۷. به پایه‌ای ست جلالش که خسرو انجم  
 ۱۸. چو شیر رایت او سر کشد به اوج فلک  
 ۱۹. جهان پناها! عدل تو ساخت پرده راست  
 ۲۰. نه شاهدان ختن راست روی فتنه‌گری  
 ۲۱. تویی که دست وزارت کمینه پایه تست  
 ۲۲. گمان مبر که رسیدی به منتهای کمال  
 ۲۳. همیشه تا به فلک بر، دو مرد پیشه‌ورند  
 ۲۴. بیافد از شب تار این، لباس محنت خصم  
 ۲۵. بدوزد آن، کله دولتت به رگم عدو  
 ۲۶. خرد به طعنه مرا گفت چون سخن شد ختم  
 ۲۷. کجاست صرف سخن، کو عیار شعر ظهیر  
 ۲۸. بهار دولت خواجه که باد تازه و تر  
 ۲۹. ستایشش به کدامین زبان کنی کالحق  
 ۳۰. ز پارسی سوی تازی گرا چو قافیه هست  
 ۳۱. نَعَمْ وَ قَیْتُ بَعْهَدِی وَعَهْدُهَا وَاه  
 ۳۲. یُسِرُّ قَلْبِی نَجْوِی غَرَامِهَا أَبَدًا
- خوشم فتاد ازو این فتوح ناگاهی<sup>۶</sup>  
 طرب فزایی و جان پروری و غم گاهی<sup>۷</sup>  
 همی زنم بر زلفش دم هواخواهی<sup>۸</sup>  
 ازین شکسته ندارد جز او کس آگاهی<sup>۹</sup>  
 نداشتی شب وصل تو عیب کوتاهی<sup>۱۰</sup>  
 ز آه نسیم شب و ناله سحر گاهی<sup>۱۱</sup>  
 زند به دست سحر چاک، قرطه گاهی<sup>۱۲</sup>  
 به بارگاه قضا قدرت شهنشاهی<sup>۱۳</sup>  
 فغان که باز بر آمد ز ماه تا ماهی<sup>۱۴</sup>  
 که روشنان فلک راست آمر و ناهی<sup>۱۵</sup>  
 فرار گردونش، مفردیست در گاهی<sup>۱۶</sup>  
 سزد که شیر فلک تن نهد به روباهی<sup>۱۷</sup>  
 کژی برون برد از طبع چرخ اگر خواهی<sup>۱۸</sup>  
 نه مطربان به خطا کرده‌اند بی‌راهی<sup>۱۹</sup>  
 چه گویمت که سزاوار افسر و گاهی<sup>۲۰</sup>  
 رسی به منزل والا هنوز در راهی<sup>۲۱</sup>  
 نشسته این به کله دوزی، آن به جولاهی<sup>۲۲</sup>  
 ز شغل باز نماند ز گاه و بیگاهی<sup>۲۳</sup>  
 نکرد ترک که این صنع نیست مثنای<sup>۲۴</sup>  
 زهی معانی حشو و عبارت واهی<sup>۲۵</sup>  
 برو چگونه زند قلب، مردم داهی<sup>۲۶</sup>  
 منزهست ز دم های سرد دی ماهی<sup>۲۷</sup>  
 فتاده از پی هر نکته‌ای در افواهی<sup>۲۸</sup>  
 اگر چه هستی از انواع مخطی و ساهی<sup>۲۹</sup>  
 فآه من خرق الشوق بعدها آه<sup>۳۰</sup>  
 وَعَنْ حَدِيثِي مَا شَيْتَ قَلْبُهَا لَاهِ<sup>۳۱</sup>

(نظام‌الدین اصفهانی، ۷۱۰هـ/۸۲-۸۳ر)

قاضی در بخش فارسی ملّمعه فوق که در مدح خواجه شمس‌الدین، برادر  
 عظاملک جوینی سروده، در وزن و قافیه از یک قصیده نوزده (۱۹) بیتي ظهیر

فاریابی سخت متأثر است، چنان که خود در بیت بیست و هفت (کجاست صرف سخن...) بدان اعتراف کرده‌است. در این جا در ابتدا قصیده ظهیر را می‌آوریم و سپس، به مقایسهٔ شکلی و محتوایی آن با بخش اولِ ملامَّهٔ قاضی می‌پردازیم:

### ۳ - مدیحهٔ ظهیر فاریابی

زهی مسخَّر حُکْمَت ز ماه تا ماهی  
چو بندگان، مه و خورشید بر درت شب و روز  
تویی که از ره تسیب، قسطِ روزی خلق  
تو آن سپهر شکاری که شیر بیشهٔ چرخ  
به حلم و پُرهنری چون خرد در ارواحی  
به مصرِ مُلکُ خدایت عزیز کرد و هم اوست  
ز توست چهرهٔ دین را طراوت از پی آنک  
بَرَد سنان تو از چشم روز بینایی  
شکست نامده از هیچ روی در حَشَمَت  
کجا رسد مه و خورشید، چون کُند می لعل  
خدایگانا دانی که خدمتِ تو مرا  
زمانه سرزنشم کرد و گفت خیره! چرا  
جواب دادم و گفتم که نیک باز اندیش  
اگر فتاده‌ام از خدمتش شبانروزی  
مرا چو شاه گزیده‌ست و شاه را یزدان  
رسید موسم نوروز و دشمنان ز حسد  
تو بر سریر ملک‌ش نشسته‌ای چه عجب  
به رغم اعدا عمرت دراز باد از آنک  
به امر و نهی بران بر زمانه حکم که نیز

شه ستاره سپاه و سپهر در گاهی  
نشسته‌اند به هر خدمتی که در خواهی  
به دستِ توست گرافزایی و اگر گاهی  
ز بیم تیغ تو تن در دهد به روباهی  
به رفق و خوش سخنی چون سخن در افواهی  
که داد تخت عزیزی به یوسف چاهی  
به تیغ حجّت، آثارِ صبغة اللّهی  
دهد ضمیر تو از راز چرخ آگاهی  
مگر به طُرهٔ جَعَد بتانِ خر گاهی  
به روز، پیش تو خورشیدی و به شب ماهی  
مقدم است بر اغراض مالی و جاهی  
فُتادی از در شاه جهان به گمراهی؟  
که زین میانه منم یا تو مخطی و ساهی؟  
گزیده‌ام به دعا خدمتِ سحر گاهی  
نه من ز بندگی افتم، نه شاه از شاهی  
همی زنند نفَس های سردِ دی ماهی  
اگر بود همه نوروز تو ملک‌شاهی  
نگیرد از دم خفّاش، روز کوتاهی  
زمانه را نبود جز تو آمر و ناهی

(ظهیر فاریابی، ۱۳۸۱، ص ۱۷۹)

چنان که می‌بینیم جز یکی دو قافیه (مثل «گمراهی»)، همهٔ قوافی ظهیر به نوعی مورد استفادهٔ قاضی قرار گرفته‌است و حتی در برخی موارد چند کلمه پیش از قافیه هم مشترک است (ز ماه تا ماهی، یوسف چاهی، صبغة اللّهی، مالی و جاهی، آمر و ناهی، به روباهی، سرد دی ماهی، در افواهی، مخطی و ساهی)؛ البته چون

قصیده قاضی بلندتر است، از شماری قوافی جدید هم بهره برده است. با این حال، قاضی نظام‌الدین اصفهانی شعر فارسی خود را در مرتبه‌ای نمی‌بیند که با شعر ظهیر فاریابی مقایسه کند تا چه رسد به این که بخواهد مثل حافظ بگوید:

چه جای گفته خواجه و شعر سلمانست که شعر حافظ ما به ز شعر خوب ظهیر<sup>۳۱</sup>

در این جا قاضی با اظهار تواضع، شعر خود را سست و آکنده از حشو و زوائد معرفی می‌کند که به اذعان او هرگز با شعر ظهیر - یعنی همان که اسوه او در این قصیده بوده - قابل قیاس نیست و بدین سان، راه را برای ختم پارسی‌گویی هموار می‌سازد و با این توجیه که نمی‌داند به کدامین زبان، مدح خواجه شمس‌الدین را باز گوید، عربی‌سرایی را می‌آغازد و با تجدید مطلعی، مجدداً از مدح به نسیب می‌گراید.

هر چند به نظر می‌رسد قاضی در این باره اظهار تواضع کرده است، ولی شاید بتوان علاوه بر تفوق مضامین قصیده ظهیر، علل زیر را برای این اعتراف وی بر شمرد:

الف) ایطاء جلی و خفی در تکرار قافیه‌هایی مثل «گاهی»، «ماهی» و ...  
 ب) قافیه کردن امثال «شاهی» و «شهنشاهی» که به تعبیر المعجم «در قوافی‌هایی ... شاه و شاهنشاه به هم نشاید» (شمس قیس، ۱۳۷۳، ص ۲۲۶).  
 ج) تخفیف حرکات مشدد در کلماتی مثل «خاصیت» که به تعبیر هموار نمونه‌های «عدول از جاده صواب در شعر» است (شمس قیس، ۱۳۷۳، ص ۲۶۹).  
 نیز قاضی در بیت هجدهم ملمعه خود می‌گوید: آن گاه که رایت آراسته به شیر او (افراشته گردد و) به اوج آسمان سر کشد، سزاوار است که شیر سپهر یعنی خورشید در برابر آن چون روبهان، ضعف و زبونی پیشه کند (ولاف شیری کنار گذارد). این بیت را با بیت زیر از ظهیر فاریابی مقایسه کنید:

تو آن سپهر شکاری که شیر بیشه چرخ ز بیم تیغ تو تن در دهد به روباهی

باز در بیت «۲۸» می‌گوید بهار دولت (ممدوح من) خواجه (شمس‌الدین جوینی) - که همواره تازه و با طراوت باد - از هر گونه باد سرد (طراوت‌گش) زمستانی برکنار است. شاید مراد شاعر از «دم‌های سرد» سروده‌هایش باشد که آن‌ها را در دو بیت پیش، از سر تواضع بی‌ارزش قلمداد کرد؛ نیز ممکن است سخنان نومیدانه و دلسرد کننده دشمنان ممدوح را مراد کرده باشد، چنان که ظهیر فاریابی هم گفته است:

رسید موسم نوروز و دشمنان ز حسد همی زنند نفس‌های سردِ دی ماهی  
البته ناگفته نماند قاضی در این قصیده عنایت دارد که اگر از تعبیر قصیده  
ظهیر استفاده می‌کند، آن‌ها را در معنی‌هایی جز آنچه ظهیر در نظر داشته، به کار  
ببرد.

بی‌مناسبت نیست در باره شباهت قاضی و ظهیر بیفزاییم که او هم مثل ظهیر  
«پیوسته در قصاید و قطعات خود، در شکوی می‌گشاید و از ناسازگاری زمان که  
وی را با چنین مایه فضل و هنر، بی‌روزی داشته می‌نالد و... از کساد هنر در اندوه  
می‌شود، هنر خود را بر خود وبال می‌داند و... پیوسته چرخ سفله را با خود به کین  
می‌پندارد» (ظهیر فاریابی، ۱۳۸۱، ص ۲۸۹):

نصاب مایه من دانش است و می‌دانی که این متاع نیارد بها در این بازار

(ظهیر فاریابی، ۱۳۸۱، ص ۹۳) <sup>۳۲</sup>

مرا خود از هنر خویش نیست چندان بهر خوشا فسانه شیرین و قصه فرهاد

(همان، ص ۵۸) <sup>۳۳</sup>

قاضی هم همین مضمون را در شعر خود به کار برده است:

عَظْفًا قَدَارِي أَصْفَهَانَ وَسِلْعَتِي فَضْلٌ هُنَالِكَ كَاسِدُ الْأَسْوَاقِ

(نظام‌الدین اصفهانی، ۷۱۰هـ ۳۲ پ) <sup>۳۴</sup>

گوید: عنایتی کن که اصفهان کاشانه من است، و متاع من فضل و دانشی است  
که در آن جا (رونقی ندارد و) بازارش کساد است.

نیز در قصیده‌ای که در مدح یکی از وزرای دربار عباسیان سروده (نظام‌الدین  
اصفهانی، ۷۱۰هـ ۱۶ ر - ۱۸ پ) <sup>۳۵</sup> آورده است:

أَمَّا مِنْ بَنِي الدُّنْيَا كَرِيمٌ يَعْوَنُهُ أَسْرٌ وَلِيًّا أَوْ أَسْوَأُ مُعَادِيَا <sup>۳۶</sup>

نَعْمَ رَكَدَتْ رِيحُ الْعُلَى وَتَصَوَّحَتْ رِياضُ الْأَيَادِي وَأَعْتَدَى الْجَهْلُ فِاشِيَا <sup>۳۷</sup>

(نظام‌الدین اصفهانی، ۷۱۰هـ ۱۸ پ)

گوید: آیا در میان مردم دنیا صاحب کرمی نیست که به مدد او دوستی را شاد  
گردانم یا دشمنی را ناشاد سازم.

—: آری [در این زمانه] نسیم [بزرگی و] والایی آرام گرفته [است و دیگر  
نمی‌وزد، یعنی بزرگواری‌ها رونقی ندارد] و گلستان‌های احسان خشک شده و  
نادانی رایج گردیده است.

ظهیر فاریابی نیز در این مضمون چنین گفته است:

از کجا خاست این رواییِ جهل / وز چه افتاد این کساد هنر

(ظهیر فاریابی، ۱۳۸۱، ص ۱۰۱) <sup>۳۸</sup>

قاضی باز در ملمعه‌ای دیگر (نظام الدین اصفهانی، ۷۱۰هـ ۳۴ پ - ۳۷ ر) <sup>۳۹</sup> که در آن، ملمعه ممدوح خود - خواجه بهاء الدین، پدر عظاملک جوینی - را پی گرفته، چنین گفته است:

أَقْلُّ مَا آثَرِي نَظْمُ الْقَوَافِي وَأَذْنَى مَنْصَبِي شَرَفُ النَّجَارِ

(نظام الدین اصفهانی، ۷۱۰هـ ۳۷ ر)

گوید <sup>۴۰</sup>: کمترین امتیاز من قافیه‌پردازی است و پایین‌ترین مرتبه شرافت من، شرافت نژاد است.

در این بیت، قاضی مقام و شأن خود را بسی فراتر از شاعری قلمداد می‌کند، چنان که ظهیر هم گفته است:

کمینه مایه من شاعری است خود بنگر / که چند گونه کشیدم ز دست او فریاد

(ظهیر فاریابی، ۱۳۸۱، ص ۵۸) <sup>۴۱</sup>

از ظهیر گذشته، چنان که جناب استاد دکتر فاضلی هم یادآور شده‌اند (فاضلی، ۱۳۸۴، ص ۳۳)، قاضی در بیت‌های «۲۳» تا «۲۵» از ملمعه متأثر از ظهیر، در لفظ و معنی به شدت از شهید بلخی متأثر است:

به فلک بر، دو شخص پیشه ورنند / این یکی درزی، آن دگر جولاه  
این ندوزد مگر کلاه ملوک / وان نبافد مگر پلاس سیاه

(دهخدا، ۱۳۷۲، ص ۶۹۴۹، ذیل «جولاه») <sup>۴۲</sup>

قاضی در بیت هفدهم از میمیه‌ای که در مدح خلیفه عباسی پرداخته، چنین گفته است:

مَا ذَا الْجَفَاءِ وَفِيمِ الصَّدِّ يَا سَكْنِي! وَالْعُمُرُ كَالنَّوْمِ وَاللَّذَاتُ أَحْلَامُ <sup>۴۳</sup>

(نظام الدین اصفهانی، ۷۱۰هـ ۱۴ پ)

گوید: ای آرام دل من! این جفا و رویگردانی و هجران برای چیست؟ (سخت مگیر) که عمر، همچون خواب است و لذات آن، رویاهایی است که در خواب می‌بینیم.

اولاً این بیت و به ویژه مصراع دوم آن، جاری مجرای امثال است. ثانیاً در این بیت، گرایش‌های خیامانه قابل انکار نیست؛ خیام گفته است:

با ناز اگر آرمیده باشی همه عمر / لذات جهان چشیده باشی همه عمر



هم آخر کار رفت باید وانگه خوابی باشد که دیده باشی همه عمر

(میرافضلی، ۱۳۸۲، ص ۲۶۷، رباعی ۸۹)

هر ذره ز خاک کیقبادی و جمی است

خوابی و خیالی و فریبی و دمی است

شادی مطلب که حاصل دهر غمی است

اسباب مراد و حاصل عمر دراز

(میرافضلی، ۱۳۸۲، ص ۲۵۸، رباعی ۳۱)

اکنون که سخن از خیمام به میان آمد، شایسته است به یکی دیگر از اشکال همسان‌گویی قاضی اصفهان با حکیم نیشابور اشاره کنیم. در مجموعه رباعیات قاضی نظام‌الدین اصفهانی، یک رباعی با قافیه «باء» دیده می‌شود که شاعر، آن را در ترجمه عربی یکی از رباعیات خیمام آورده و سپس، با چهار رباعی دیگر در همان قافیه، بدان پاسخ گفته است. برگردان عربی شاعر از رباعی خیمام چنین است:

الصَّانِعُ إِذْ أَحْسَنَ فِي التَّرْكِيبِ      لِمَ يُخْرِجُ نَظْمَهُ عَنِ التَّرْتِيبِ؟  
 إِن سَاءَ، فَمَنْ أَحَقُّ بِالتَّشْرِيبِ      أَوْ أَحْسَنَ، مَا الْحِكْمَةُ فِي التَّخْرِيبِ؟

(نظام‌الدین اصفهانی، ۷۱۰هـ/۱۷۶ پ) ۴۴

چنان که روشن است و در دست‌نویس‌های همان مجموعه هم آمده، رباعی فوق، ترجمه رباعی زیر است:

دارنده چو ترکیب، چنین خوب آراست      باز از چه سبب فکندش اندر کم و کاست؟  
 گر خوب نیامد این بنا، عیب کراست؟      ور خوب آمد، خرابی از بهر چراست؟

(میرافضلی، ۱۳۸۲، ص ۲۵۴، رباعی ۱۱)

مهارت شاعر در ارائه این صنعت بدیعی<sup>۴۵</sup>، و نیز التزام وی به همسانی با رباعی فارسی در وزن تصریح<sup>۴۶</sup>، قابل انکار نیست، چنان که یکی دو جوابیه قاضی به شبهه خیمام هم با پاسخ‌های منظوم دیگر قرابت دارد:

مَا لِلخِيَامِ لَجٍّ فِي التَّأْنِيبِ      لِلخَيْمَةِ قَوَّضُوا لَدَى التَّطْنِيبِ  
 لَا بُدَّ لَدَى الخِيَامِ أَنْ يَفْلَعَهَا      مَهْمَا حَفَزَ الجُيُوشَ لِلتَّسْرِيبِ

(نظام‌الدین اصفهانی، ۷۱۰هـ/۱۷۶ پ)

گوید: از چه رو خیمام بر نکوهش خود پای می‌فشارد که چرا [لشکریان] هنوز اندکی از طناب کشی [و برپایی] خیمه نگذشته، آن را فرو می‌نشانند [و بر می‌چینند]. به هر حال، صاحب این خیمه‌ها [و فرمانده اردوگاه] وقتی سپاهیان را

دسته دسته گسیل می‌دارد و پیش می‌راند، ناگزیر است [دیر یا زود عزم منزل دیگر کرده]، سراپرده‌هایی را که بر پای نموده، از جای بر کند.<sup>۴۷</sup>

این جوابیه به یکی از پاسخ‌های مشهور رباعی مورد بحث، بسیار نزدیک است:

خِیَام! تَنْتَ بَعْدَ خِیمَةِ مَنْ مَانَدَ رَاسَتَ      جَان، سَلْطَانِ اسْتِ وَ مَنْزَلِش دَارِ بَقَاسْتِ  
فِرَاشِ اَزَلِ ز بَهْرِ دِیْگَرِ مَنْزَلِ      اِیْنِ خِیمَةِ بَیْفِکَنْدِ چَوِ سَلْطَانِ بَرِخَاسْتِ

(رشیدی تبریزی، ص ۵۵، ۱۴۱ و ۱۵۶)<sup>۴۸</sup>

در خصوص سراینده این پاسخ منظوم فارسی، اختلاف نظر وجود دارد و آن را به خود خِیَام، ابوسعید ابوالخیر، و مولانا منتسب کرده‌اند.<sup>۴۹</sup>

پاسخ دیگر:

لِلنَّفْسِ رَأَى الْكَمَالِ فِي التَّرْكِيبِ      لَا الْجِسْمُ قُصَارَاهُ لَدَى التَّرْتِيبِ  
بِالْقَالِبِ لِلطَّاقِ أَتَى بَانِيهِ      يَرْمِيهِ إِذَا أَتَمَّ بِالتَّخْرِيبِ

(نظام الدین اصفهانی، ۷۱۰هـ/۱۷۶ پ)

گویید: [دارنده] کمالِ نفسِ آدمی را در ترکیب [با جسم] قرار داده‌است، نه آن که جسم به تنهایی هدفِ غایی او در نظامِ آفرینش باشد. آری، سازندهٔ سقف هم [در آغاز] برای آن، قالبی فراهم می‌آورد و وقتی ساختِ سقف به انجام برسد، آن قالب را خراب می‌کند و فرو می‌ریزد.

این جوابیهٔ قاضی هم با پاسخ منظوم زیر، هماهنگ است:

هر کس که عمارتی نو آغاز کند      در بستنِ هر طاق، خُوی<sup>۵۰</sup> ساز کند  
طاقِ جان را که مُبدع از تن، خوبست      چون طاق تمام گشت، خوباز کند<sup>۵۱</sup>

از آن جا که این بحث، پیش‌تر در نوشتاری به تفصیل آمده است (ابن‌الرسول، ۱۳۸۴، صص ۱۶۴ - ۱۵۵)، به همین اشارت اکتفا می‌کنیم.

\*\*\*

قاضی نظام‌الدین اصفهانی در قصیده مشهور خود در مدح اهل بیت (ع)<sup>۵۲</sup> در

بیان خصائص امیرمؤمنان (ع) چنین سروده‌است:

وَالشَّمْسُ رُدَّتْ عَلَيْهِ بَعْدَ مَا عَرَبَتْ      مَنْ ذَا يُطِيقُ لَعَيْنِ الشَّمْسِ تَطِينًا؟<sup>۵۳</sup>

(نظام‌الدین اصفهانی، ۷۱۰هـ، ۹۱ پ)

خورشید پس از آن که غروب کرده بود، برای او برگردانیده شد؛ [آری] چه کسی را یارای آن است که [این فضیلت روشن را انکار کند و بپوشاند و] «به گل چگونه توان نور آفتاب اندود؟»<sup>۵۴</sup>.

«چشمه خورشید به گل اندودن»، که در همان بیت به کار رفته، به معنی حقیقتی آشکار را به باطنی پوشاندن است و «خورشید به گل نشاید اندود»، از ضرب المثل‌های فارسی (دهخدا/ ۱، ۱۳۶۳، ص ۳۸ و ۴۵۴، و دهخدا/ ۲، ۱۳۶۳، ص ۶۱۶ و ۷۵۸)، و در واقع، کنایه از نهایت ناممکنی است. جمال‌الدین عبدالرزاق راست:

حسود کوشد تا فضل من پیوشد لیک کجا تواند خورشید را به گل اندود

(جمال‌الدین اصفهانی، ۱۳۶۲، ص ۸۲)<sup>۵۵</sup>

\*\*\*

قاضی در نوبته‌ای که در مدح عظاملک جوینی سروده، آورده‌است:

لَا تُتْبِعَنَّ الْمَالَ لَفْتَةً خَاطِرٍ	فَدَتِ التُّرَابَ لِنَعْلِكَ الْأُمُوالِ
إِنَّ الذَّخَائِرَ لِلْبَلَايَا عُرْضَةٌ	وَأَلَى الْفَنَاءِ لَهَا بَقِيَةٌ - مَالٌ
ذُخْرُ الْكَرِيمِ هُوَ الْبَقَاءُ مُخَلِّدًا	وَالْاِعْتِرَازُ بِمَا سِوَاهُ خَبَالٌ
ذِكْرُ الْبِرَامِكِ بَعْدَ يَحْيَى خَالِدٌ	بِصَنَائِعِ الْمَعْرُوفِ إِذْ هُمْ زَالُوا

(نظام‌الدین اصفهانی، ۷۱۰هـ، ۶۳ پ)

گوید<sup>۵۶</sup>: نگران مال [دنیا که از تو گرفته‌اند] مباش. همه اموال، فدای خاک

کف پایت باد!

—<sup>۵۷</sup>: ذخایر مادی در معرض بلایاست. تو زنده بمانی! که بازگشت همه این

ذخایر دنیوی به فنا نابودی است.

—<sup>۵۸</sup>: آنچه برای بزرگواران ذخیره به شمار می‌آید، این است که جاودانه

بمانند و فریفته چیزهای دیگر شدن مایه تباهی و نقصان است.

—<sup>۵۹</sup>: نام و یاد برمکیان پس از یحیای برمکی [همچنان] جاودانه است و این به

سبب احسان‌ها و کارهای نیکی است که انجام دادند، هرچند خود از میان رفتند.

می‌گوییم اولاً دو بیت میانی، جاری مجرای امثال است. ثانیاً دو بیت اخیر،

ناخودآگاه شعر سعدی را به یاد می‌آورد که:

سعدیا مرد نکونام نمیرد هرگز مرده آن است که نامش به نکویی نبرند<sup>۶۰</sup>

قاضی، همچنین، در ملامعه‌ای که در مدح خواجه بهاء‌الدین، پدر عظاملک جوینی پرداخته (نظام‌الدین اصفهانی، ۷۱۰ هـ/۳۷ پ) <sup>۶۱</sup>، چنین گفته است:

خَرَجْتُ عَلَىٰ اذْكَارِكِ مُسْتَهَامًا      أَجْرُ الدَّيْلِ فِي خُضْرِ الْجَنَانِ  
فَفَاحَ - وَلَا كَنْشْرِكِ - كُلُّ رَوْضٍ      وَمَاسَ - وَلَا كَفَدِّكَ - كُلُّ بَانٍ  
فَقُلْتُ عَسَىٰ يَطِيبُ بِهَا فُوَادِي      فَزَادَ تَحَسُّرِي طِيبُ الْمَكَانِ

(نظام‌الدین اصفهانی، ۷۱۰ هـ/۳۸ ر)

گوید <sup>۶۲</sup>: با یاد تو چون عاشقی شیفته [از خانه] در آمده، دامن کشان در گلستان‌های سرسبز گذر کردم.

— <sup>۶۳</sup>: از هر گلستانی بوی خوشی - هرچند به عطر دل‌انگیز تو نمی‌رسد - پراکنده بود و هر درخت بانی با ناز و تکبر اندام می‌نمایاند، هرچند خود رشکبر قامت [رعنا] تو بود.

— <sup>۶۴</sup>: پس [پیش خود] گفتم شاید در این گلستان‌ها دل‌شاد و خوش حال شوم، اما بر خلاف تصور من خوبی و خرمی آن جا حسرت مرا فزونی بخشید.

نتیجه این سه بیت عربی را هم شیخ اجل در یک بیت آورده است:

تَا خَارِ غَمِ عَشْقَتِ آوِيخْتِهْ دَرِ دَامَنِ      كَوْتِهْ نَظْرِي بَاشْدِ رَفْتَنِ بَهْ گَلَسْتَانِهَا <sup>۶۵</sup>

قاضی در همین ملامعه در بیتی چنین می‌گوید:

سَخْنِ كَوْتِهْ كَنَمِ كَانِ طَبْعِ نَازِكِ      نَدَارْدِ طَاقَتِ چِنْدِينِ گِرَانِي <sup>۶۶</sup>

(نظام‌الدین اصفهانی، ۷۱۰ هـ/۳۹ ر)

این نیز بیت زیر را از خواجه شیراز تداعی می‌کند:

تَو نَازِكِ طَبْعِي وَ طَاقَتِ نِيَارِي      گِرَانِيهَائِ مُشْتِي دَلِقِ پُوشَانِ <sup>۶۷</sup>

نیز قاضی در یکی از خطبه‌های عربی خود - که در آستانه ماه مبارک رمضان ایراد کرده و مردم را به نیکوکاری و عبادت حضرت حق فراخوانده - در ضمن مواعظ آن، بیت زیر را هم به همراه چند بیت دیگر انشاد کرده است:

أَبْصَرَ هِلَالَ الصَّوْمِ جَاءَ بِمَنْجَلٍ      أَيُّ حَانَ لِلزُّرَاعِ وَقْتُ حَصَادِ

(نظام‌الدین اصفهانی، ۷۳۷ هـ/۹۳ ر)

هلال ماه رمضان را ببین که با داسی ظاهر شده است، یعنی وقت آن رسیده که کشت کاران [حاصل کشت خود را] درو کنند.

چنان که هویدا است بیت فوق، یادآور بیت مشهور حافظ است:

مزرع سبز فلک دیدم و داسِ مهِ نو یادم از کشته خویشت آمد و هنگام درو<sup>۶۸</sup>  
 در باب همسانی‌های شعر قاضی و شعر حافظ، این را هم باید افزود که  
 ملمعات قاضی بیشتر در بخش عربی در بحر وافر، و در بخش فارسی در بحر هزج  
 سروده شده‌است، چنان که در ملمعه موسوم به مناظره سرو و آب، مطلع‌های عربی  
 و فارسی چنین است:

نَعْمَ طَابَتْ عَشِيَّاتُ الصَّحَارَى      فَقُمْ نَشْرَبْ عَلَى صَوْتِ الْهَزَارِ  
 منم خاک تو ای باد بهاری      پیامم نزد آن مه بر، چه داری؟<sup>۶۹</sup>

(نظام‌الدین اصفهانی، ۷۱۰هـ، ۳۴ پ. و ۳۵ ر)

گوید: آری شب‌های دشت و صحرا [بسی] دلنشین است و خوش، پس برخیز  
 تا با نغمه هزارستان [باده] بنوشیم.

و نیز ملمعه دیگر قاضی در مدح خواجه بهاء‌الدین، پدر عظاملک جوینی در  
 بخش عربی و فارسی با این دو بیت آغاز می‌شود:

نَسِيمَ الرِّيحِ مَا هَذَا التَّوَانِي؟      كَأَنَّكَ لَسْتَ تَدْرِي مَا أَعَانِي  
 بیا ای خوشتر از جان و جوانی      کجایی چند ازین نامهربانی؟<sup>۷۰</sup>

(نظام‌الدین اصفهانی، ۷۱۰هـ، ۳۷ پ)

گوید: ای نسیم باد! این سستی و کوتاهی [در پیام رسانی به یار از] چیست؟  
 گویا نمی‌دانی که من چه رنجی می‌کشم.

ظاهراً شاعران فارسی‌زبان هم در ملمعات خود بیشتر از این دو بحر بهره  
 می‌گیرند؛ برای نمونه حافظ، سه ملمعه خود را بر این وزن سروده‌است:

نَگارا بر من بیدل ببخشای      وَوَاصِلْنِي عَلَى رَغْمِ الْأَعَادِي<sup>۷۱</sup>

\*

فَجُبُّكَ رَاحَتِي فِي كُلِّ حِينٍ      وَذِكْرُكَ مَوْنِي فِي كُلِّ حَالٍ  
 سویدای دل من تا قیامت      مباد از شوق سودای تو خالی<sup>۷۲</sup>

\*

إِلَى رُجْبَانِكُمْ طَالِ الْأَشْتِيَاقِي      أَلَا أَيْ سَارِبَانَ مَحْمَلِ دُوسْتِ  
 به گلبنانگ جوانان عراقی<sup>۷۳</sup>      خرد در زنده رود انداز و می‌نوش

\*\*\*

معارضات قاضی در برابر شاعران و ادبای بزرگ هم‌روزگار یا پیش از خود نیز از دیگر نمونه‌های همسان‌گویی است. «معارضه»<sup>۷۴</sup> یا هم‌وردنمایی و هم‌وردخواهی از ویژگی‌های شاعری قاضی است. حبسیه اشکنوائیه - که به نام قصیده «عمیدیه» نیز یاد می‌شود و اثر طبع شاعر بلندپایه شیراز، عمیدالدین اسعد بن نصر انصاری فالی ابزری، وزیر سعد بن زنگی و در گذشته «۶۲۴» هجری است<sup>۷۵</sup> - با این بیت آغاز می‌شود:

مَنْ يُبْلِغُنَّ حَمَامَاتٍ بِيَطْحَاءٍ مُتَمَّتَعَاتٍ بِسُلْسَالٍ وَخَضْرَاءٍ:

(چه کسی به کبوتران سرزمین بطحاء، همانان که از آبی زلال و سبزه زاری [دل‌انگیز] برخوردارند، می‌رساند که:)

در یکی از دست‌نویس‌های منشآت قاضی، قصیده‌ای در معارضه با قصیده اشکنوائیه با مطلع زیر گزارش شده است:

قُلْ لِلْخِيَالِ تَرِي فِي هَجْرِهَا حَالِي فَاصْنَعْ بَعِيْنِي جَمِيْلًا وَاْرْمِ فِي الْمَاءِ

(نظام‌الدین اصفهانی، ۵۷۳۷، ۸۳ ر)

گوید: به خیال [روی] یار برگو [تو] که حال و روز مرا در هجران او می‌بینی، با چشم من به نیکی رفتار کن «[که گفته‌اند نکویی کن] و در آب انداز»<sup>۷۶</sup>»<sup>۷۷</sup>.

ناگفته نماند که از شاعران ایرانی عربی‌سرا، طغرائی پیش از قاضی این مضمون را در شعر خود به کار برده است:

لا يَزْهَدُنْكَ فِي الْجَمِيْلِ مَقَابِلُ حُسْنِ الصَّنِيْعَةِ مِنْكَ بِالْكَفْرِ  
 فَلرَبَّمَا أَتَيْتَنِي عَلَيْكَ بِفَعْلِهِ مِنْ لَسْتَ تَعْرِفُ حَيْثُ لَا تَدْرِي  
 أَوْ مَا سَمِعْتَ مَقَالَ قَائِلِهِمْ: أَفَعْلُ جَمِيْلًا وَاْرْمِ فِي الْبَحْرِ

(طغرائی، ۱۹۷۶م، ص ۱۶۲)

مبادا آن که در برابر رفتار نیک، ناسپاسی می‌کند، ترا از انجام کار نیک باز دارد؛ چه، شاید کس دیگری که تو او را نمی‌شناسی، از جای بی‌گمان آن را جبران کند و ترا بدان سپاس گوید؛ مگر نشنیده‌ای که گفته‌اند: تو نیکی کن و در دریا بیفکن.

در این راستا قاضی گاه به تمهیم و تکمیل شعر شاعران دیگر - که اصطلاحاً بدان «اجازه»<sup>۷۸</sup> گفته می‌شود - هم پرداخته است، چنان که دو قطعه عربی و ملمع از سروده‌های پدر عظاملک جوینی را به همان وزن و قافیه پی گرفته است

(نظام‌الدین اصفهانی، ۷۱۰هـ ق ۱۳ پ و ۳۴ پ). جوابیه‌های هم‌وزن و هم‌قافیه در منشآت قاضی باز هم نمونه دارد (نظام‌الدین اصفهانی، ۷۱۰هـ ق ۱۳۲ پ و همو، ۷۳۷هـ ق ۸۴ ر)، چنان که در رباعیات خود نیز از این جوابیه‌پردازی غافل نبوده‌است (نظام‌الدین اصفهانی، ۷۱۰هـ ق ۱۷۶ پ و ۱۸۳ ر).

#### ۴ - نتیجه

از نمونه‌هایی که برای اثبات هم‌سخنی قاضی نظام‌الدین اصفهانی با شاعران پارسی‌گو ارائه گردید، به خوبی روشن می‌شود که:

۱. این شاعر بزرگ ذولسانین بیش از همه از ظهیر فاریابی، شاعر نامور یک سده پیش از خود متأثر است.
۲. نیز از میان شاعران سلف خود همسان‌گویی‌های گونه‌گونی با مشاهیری همچون شهید بلخی، ابن‌یمین، فخرالدین اسعد گرگانی، خیام، جمال‌الدین اصفهانی دارد.
۳. از شاعران هم‌روزگار و متأخر از او می‌توان به سعدی و حافظ اشاره کرد که در مواردی با آنان همسان‌اندیشی و همسان‌سرایی داشته‌است.

#### یادداشت‌ها

۱. در این جا به اجمال، مسلمات زندگی و آثار علمی و ادبی قاضی نظام‌الدین اصفهانی را گزارده‌ایم. برای تفصیل بیشتر نک: ابن‌الرسول، ۱۳۸۱، ص ۱۴۵ - ۱۸۲؛ و جواد، ۱۹۶۳م، ص ۸۴ - ۹۴؛ و نیز: میرافضلی، ۱۳۸۱، ص ۲ - ۲۵. نیز یادآوری می‌شود که در قرن هفتم و هشتم هجری چندین کس به نام «نظام‌الدین» شهره‌اند و به ویژه باید از نظام‌الدین محمود قمری اصفهانی نام برد که برخی او را با شاعر مورد بحث این مقاله - قاضی نظام‌الدین محمد بن اسحاق اصفهانی - خلط کرده‌اند. در این باره نک: ابن‌الرسول، ۱۳۸۱، ص ۱۷۱ - ۱۷۳؛ و ابن‌الرسول، ۱۳۸۶، ص ۱۷۹.
۲. غریب: بانگ و غوغا، و نیز نوایی از موسیقی است.
۳. تافت: تابید، طلوع کرد، روشنایی داد. فُتد: در این جا شکل کوتاه شده «فتاد» (افتاد و اوفتاد) است.
۴. زیب: زینت، آرایش، زیور. تلوین: رنگ رنگ کردن، رنگارنگی. لطیفه: نکته، دقیقه، اشارت. صبغة الله: رنگ خدا، رنگ‌کردنی خدایی.
۵. نوا: ناله، آواز، پرده موسیقی، نام نغمه‌ای در پرده «صفاهان»؛ و نوا زَن: آهنگ ساز. ناهید: زهره، ونوس؛ نام یکی از ایزدان زرتشتی که در اوستا به صورت دوشیزه‌ای بسیار زیبا، بلندبالا و

خوش پیکر وصف شده است، ربه النوع زیبایی و عشق و شادی. کشاکش به فتح و کسر هر دو کاف: از هر سو کشیدن، پیایی کشیدن، بردن و آوردن. سماع: آواز و سرود؛ وجد و سرور و پای کوبی و دست افشانی. خرگاهی یعنی در «خرگاه»: خیمه بزرگ، سراپرده.

۶. خوشم فتاد: برای من خوش بود و خوش واقع شد. فتوح: گشایش و شادی؛ حاصل شدن چیزی از آنچه توقع آن نباشد، یا بیش از توقع باشد؛ مال و نعمتی که درویش را به رایگان آرند. ناگاهی: ناگهانی.

۷. خاصیتم: طبیعتم، خویم، فایده ام، اثرم؛ این کلمه در اصل عربی با تشدید «ص» و «ی»، و در فارسی تنها با یای مشدد ادا می شود، امادر این جا بدون تشدید باید خواند.

۸. بر: نزد، کنار، سوی. دم: هوا، نفس، آه؛ بانگ، فریاد؛ دم زدن: نفس کشیدن و تنفس کردن؛ سخن گفتن و صحبت کردن. هواخواهی: اشتیاق، آرزومندی؛ عشق و محبت؛ طرفداری و هواداری.

۹. شکسته از «شکستن»: تا زدن، مثل زلف شکسته؛ و شکستن طره: تا کردن و به یک سو نهادن آن؛ و شکن زلف: پیچ و خم آن؛ و نیز شکسته به معنی خرد شده، مغلوب گشته، سست و ناتوان هم آمده است.

۱۰. نکشیدی دراز: به طول نمی انجامید.

۱۱. نیندشی: بیم نداری، نمی ترسی.

۱۲. قرطه معرب «کرته»: پیراهن، جامه و قبا؛ قرط و قرطه به معنی گوشواره هم هست. کاهی منسوب به «کاه»: به رنگ کاه، زرد رنگ، و یا به معنی لباس کتانی.

۱۳. طارم معرب «تارم»: خانه چوبین، داربند، فلک؛ طارم اعلی: آسمان. شهنشاهی منسوب به «شهنشاه»: شاهان شاه (= شاه شاهان). در این جا حضرت ربّ الأرباب مراد است.

۱۴. صاحب: خداوند چیزی، وزیر، خواجه. صاحب اعظم: صاحب دیوان خواجه شمس الدین جوینی (برادر عظاملک جوینی). موقوف: محل، مقام؛ به موقوف عرض رسانیدن: به عرض شاه، امیر یا وزیر رسانیدن. باز: دوباره، از نو، مجدداً، بار دیگر.

۱۵. روشنان فلک: ستارگان.

۱۶. خسرو انجم: خورشید. مفرد: بنده، غلام، فرمانبردار، ملازم، گماشته. درگاهی منسوب به «درگاه»: پیشگاه خانه بزرگان، آستانه در، آستان.

۱۷. شیر رایت یا شیر علم: تصویر شیر که روی رایت و درفش نقش کنند. شیر فلک یا شیر مرغزار فلک یا شیر سپهر: خورشید (به اعتبار آن که برج اسد، خانه اوست). تن نهد: تن در دهد، تسلیم شود، با خواری بپذیرد. روباهی: مانند روباه بودن، ضعف و زبونی و حقیری؛ و نیز «روباه زرد» کنایه از آفتاب و خورشید است.



۱۸. شرح واژگان این بیت و بیت پسین آن پیشتر گذشت.
۱۹. دست: قدرت، مسند. پایه: جاه، پایگاه، جایگاه، قدر، منزلت، رتبه، مقام، مرتبه. افسر: تاج.
۲۰. والا: بلند، ارجمند، شایسته، برتر. بمنزل: به مرحله؛ منزل در این جا به معنی منزلت و مقام است.
۲۱. به فلک بر: بر فلک. پیشه‌ور: شاغل، کارگر. به جولاهی یعنی به بافندگی، منسوب به «جولاه»: بافنده، نساج؛ جولاه و کلاه‌دوز از صورت‌های فلکی است.
۲۲. محنت: رنج. شغل: کار، مشغولیت. ز گاه و بیگاه: در گاه و بیگاه؛ و «گاه و بیگاه»: به وقت و بی‌وقت، همه وقت، دائم؛ «بیگاه» به معنی شبانگاه هم هست.
۲۳. کُله مخفّف «کلاه»: تاج پادشاهی. صنّع: صنعت و پیشه. متناهی در اصل «متناهی»: پایان‌پذیر.
۲۴. زهی اگر از ادات تحسین باشد، به معنی «آفرین» و «احسنت» است و اگر از ادات تفجّع باشد، معادل «افسوس»، «آه» و «دریغا» است. حشو: آگین، کلام زاید. واهی: سست.
۲۵. صرف: سره کردن زر و سیم. عیار: سنگ محک، ترازوی زر و سیم سنج. ظهیر: ظهیر فاریابی. قلب: سیم و زر ناسره و غیر خالص و تقلبی. مردم: یک آدمی، و آدمیان بسیار؛ به معنی سیاهی چشم هم هست. داهی: دانا و زیرک، باهوش، تیزفهم.
۲۶. تر: تازه و آبدار و پاکیزه و با طراوت. دم‌های: نفس‌های، بادهای، هوای؛ دم سرد: آه نو میدی، سخن نو میدانه.
۲۷. کالحق: که الحق. نکته: مضمون باریک در شعر، سخن لطیف و نغز، سخن ملایم و دلپذیر.
۲۸. مخطی: خطاکار، خطاگو. ساهی: غافل، فراموشکار.
۲۹. واه اسم فاعل من «وهی -»: ضَعْف واسترخی. آه: کلمه توجّع أو تحزن أو شکوی، يقال آه منه. حُرُق: جمع «الحُرْقَة»: ما یجده الإنسان من لدغة الطعم أو الحب أو الحزن. گوید: آری، [من] به عهد خود وفا کردم، در حالی که عهد او بسی سست و ناپایدار بود؛ پس آه از سوز اشتیاق [من] به او، آهی که بیایی است [یا آه! آه! از سوز اشتیاق من در پس جدایی او].
۳۰. یُسِرُّ من «أسر» الشیء: کتمه. غَرَامَهَا أی عَشَقَهَا، والغرام هو التعلّق بالشیء تعلقاً لا یستطاع التخلّص منه. شیت: شتت، بتسهیل الهمزة. لاه اسم فاعل من «لها -» أو «لهی -» عن الشیء: سلا عنه و ترک ذکره. گوید: دل من نجوای عشق او را همواره در خود دارد، ولی هر اندازه بخواهی [و هر چقدر بگویی] دل او از یاد من غافل است.
۳۱. بیت پایانی غزلی است با مطلع «نصیحتی کنت بشنو و بهانه مگیر / هر آنچه ناصح مشفق بگویدت بپذیر»: نک: حافظ، ۱۳۶۷، ص ۱۳۲.

۳۲. بیت شاهد، برگرفته از قصیده‌ای به مطلع «سپیده‌دم که زند ابر، خیمه در گلزار / گل از سراجۀ خلوت رود به صُفَّه یار» است.
۳۳. بیت شاهد، برگرفته از قصیده‌ای به مطلع «مرا ز دست هنرهای خویشتن فریاد / که هر یکی به دگرگونه دارم ناشاد» است.
۳۴. بیت شاهد، برگرفته از قصیده‌ای است با مطلع «حَمَلَ النَّسِيمِ حِكَايَةَ الْأَشْوَاقِ / أَرَأَيْتَ ضَعْفَ وَسَائِلِ الْعُشَّاقِ» که در مدح خواجه بهاء‌الدین، پدر عظاملک جوینی سروده‌است.
۳۵. مطلع قصیده چنین است: «أَهَابَ بِسِرِّ الْقَلْبِ شَوْقِي مُنَادِيَا / فَلَبَّى بِبِلَا حَرْفٍ وَصَوْتٍ فُؤَادِيَا».
۳۶. أَسْرُ مِنْ «سِرِّهِ» أَفْرَحَهُ. أَسْوَأُ مِنْ «سَاءِ» «فَلَانًا» فَعَلَ بِهِ مَا يَكْرَهُ.
۳۷. رَكَدَتْ - : سَكَتَ وَهَدَأَتْ وَثَبَّتْ؛ وَرَكَدَتْ رِيحُهُمْ: ذَهَبَتْ قُوَّتُهُمْ وَزَالَتْ دَوْلَتُهُمْ. تَصَوَّحَتْ أَي يُبْسِت. اغْتَدَى أَي غَدَا وَأَصْبَحَ وَصَارَ.
۳۸. بیت شاهد، برگرفته از قصیده‌ای به مطلع «ای ز سعی تو برفراخته سر / دین یزدان و شرع پیغمبر» است.
۳۹. مطلع این قصیده چنین است: «نَعَمْ طَابَتْ عَشِيَّاتُ الصَّحَارَى / فَقَمُّ نَشْرَبُ عَلَى صَوْتِ الْهَزَارِ».
۴۰. مَأْتَرِي أَي مَكَارِمِي، وَالْمَأْتَرُ جَمْعُ «الْمَأْتَرَةِ». مَنْصِبِي أَي شَرَفِي، وَالْمَنْصِبُ: الْمَجْدُ، وَالْمَقَامُ، وَالْأَصْلُ وَالْعُلُوُّ وَالرَّفْعَةُ. النَّجَارُ: الْأَصْلُ، وَالْحَسَبُ.
۴۱. بیت شاهد، دهمین بیت قصیده‌ای با مطلع «مرا ز دست هنرهای خویشتن فریاد / که هر یکی به دگرگونه دارم ناشاد» است.
۴۲. مستند جناب استاد دکتر فاضلی هم همین مأخذ است.
۴۳. الصَّدُّ: الْإِعْرَاضُ، وَالْهَجْرَانُ. سَكَنِي أَي مَا أَسْكُنُ إِلَيْهِ وَمَا أَسْتَأْنِسُ بِهِ؛ وَ«السَّكَنُ»: الزَّوْجَةُ أَيْضًا. أَحْلَامُ جَمْعُ «حُلْمٍ»: مَا يَرَاهُ النَّائِمُ فِي نَوْمِهِ.
۴۴. نیز نگر: نظام‌الدین اصفهانی، ۱۹۸۳م، ص ۸۰ و ۸۱؛ و نیز: فرزانه، ۱۳۵۶، ص ۱۱۸.
۴۵. صنعت لفظی ترجمه آن است که شاعر، معنی بی‌تی را به زبان دیگر به نظم درآورد؛ نک رادفر، ۱۳۶۸ ص ۳۲۷، ذیل «ترجمه».
۴۶. تصریح آن است که شاعر در اثناء نظم، در مصراع نخستین ابیاتش نیز قافیه را رعایت کند (همان، ص ۳۶۴، ذیل «تصریح»). در رباعی، تصریح به معنی هم قافیه بودن مصراع سوم با سه مصراع دیگر است و چنین رباعی را مَصْرَعٌ و یا مَوْحَدٌ الْقَافِيَهْ گویند.

۴۷. در نسخه چاپی رباعیات (نظام‌الدین اصفهانی، ۱۹۸۳م، ص ۴۸)، مصراع چهارم چنین ضبط شده‌است: «مَهْمَا حَفَرَ الْجُبُوشُ لِلشَّشْرِيبِ»، که ترجمه آن چنین است: «هر اندازه هم که سپاهیان او زمین را برای آبیگری حفر کرده باشند».

۴۸. نیز نگر: میرافضلی، ۱۳۸۲، ص ۲۵۴؛ این رباعی به گونه دیگری هم روایت شده‌است (دشتی، ۱۳۴۸، ص ۳۲۴ - پانویشت):

گفتی که خرابی تن از بهر چراست      زیرا که تنت خیمه و جان، شه‌آساست  
فراش ز بهر منزل آینده      نی خیمه بیفکند چو سلطان برخاست؟

۴۹. در *طریخانه* (رشیدی تبریزی، ۱۳۴۲، ص ۱۵۵)، این جوابیه ضمن حکایتی به ابوسعید ابوالخیر نسبت داده شده‌است؛ مرحوم استاد همائی در پانویشت آورده‌اند: «هم‌عصر بودن خیام با شیخ ابوسعید ابوالخیر متوفی ۴۴۰ صحیح نیست، باقی حکایت هم سند معتبری ندارد». نیز برخی به دلیل وجود نام خیام در این رباعی، آن را سروده هم دانسته‌اند. مرحوم استاد مجتبی مینوی قاطعانه انتساب این رباعی را به خیام مردود شمرده و ضبط آن را در بین رباعی‌های خیام خطا دانسته‌است (مینوی، ۱۳۳۵، ص ۷۲). مرحوم فروغی هم ضمن خدشه در این انتساب، آن را استظهاراً از آن مولانا جلال‌الدین رومی می‌داند (رشیدی تبریزی، ۱۳۴۲، ص ۵۵؛ و نیز: خیام، ۱۳۷۳، ص ۶۷)؛ چنان که دکتر روزن آن را با اندکی اختلاف در دست‌نویسی از دیوان مولوی دیده‌است؛ نک: دشتی، ۱۳۴۸، ص ۲۵۱.

۵۰. «خو» در این مصراع و دو مصراع بعد، به معنی قالبی است که استادان بنا، طاق را بر بالای آن زنند، داربست، و چوب‌بست.

۵۱. رباعی جواب را به شخصی به نام «محمود الظهیری» اسناد داده‌اند (مینوی، ۱۳۳۵، ص ۷۲). نام این سراینده را در کتب اعلام نیافتیم، اما دو کس به «محمد ظهیری» نام‌بردارند، یکی «محمد بن علی الظهیری الکاتب السمرقندی»، ادیب و شاعر ایرانی قرن ششم و مؤلف کتاب‌های *سندبادنامه* و *اغراض السیاسة* است که پاسخ رباعی خیام را به همو منتسب کرده‌اند (آقابزرگ طهرانی، ۱۹۸۳م، ص ۶۶۱)، و دیگری در *هدیه العارفين* (بغدادی، ۱۹۵۵م، ص ۱۶۱) با نام «محمد بن محمود بن حمزه» متخلص به «ظهیری» معرفی می‌کند که در سال «۷۶۱» هجری زنده بوده، در شهر ایزج - که ظاهراً همان ایذه است - می‌زیسته و کتابی به نام *دستور الإنشاء* داشته‌است.

۵۲. بیت شاهد هفدهمین بیت از نونیه‌ای چهل و هفت بیتی است (نظام‌الدین اصفهانی، ۷۱۰هـ، ۹۰ ر - ۹۱ پ). مطلع این قصیده چنین است: «لِلَّهِ دَرُكُمُ يَا آلَ يَاسِينَا / يَا أَنْجُمَ الْحَقِّ أَعْلَامَ الْهُدَى فِينَا».
۵۳. يُطِيقُ مِنَ «أَطَاقِ» الشَّيْءِ: قَدَّرَ عَلَيْهِ. لَعَيْنٌ مِنَ «العَيْنِ» بمعنى الينبوع أو شعاع الشمس الذي لا تثبت عليه العين. تَطْيِينًا مِنَ «طِينِ» الحائطُ: طلاه بالطين.
۵۴. /مثال و حکم (دهخدا/ ۲، ۱۳۶۳، ص ۷۵۸) این نیم بیت را به ابن یمین نسبت داده، هر چند در دیوان او نیافتم، لیک این مصراع در دیوان ابن یمین هست: «به گل چگونه توان روی آفتاب نهفت؟» (ابن یمین ۱۳۴۴، ص ۲۰۸)، چنان که در جای دیگری از /مثال و حکم (دهخدا/ ۱، ۱۳۶۳، ص ۴۵۴) همین ضبط، مذکور است.
۵۵. بیت شاهد، برگرفته از قصیده‌ای به مطلع «در این مُقَرَّنَسِ زنگار خورَدِ دوداندود / مرا به کام بداندیش چند باید بود» است.
۵۶. لَفْتَةٌ: مَرَّةٌ واحدة من الالتفات.
۵۷. عُرْضَةٌ: النصب، وما يعترضه شيءٌ، والهدف.
۵۸. مُخَلِّدًا مِنَ «خَلَّدَهُ»: جعله خالدًا. خَبَالٌ: النقصان، والسّم القاتل، والعناء.
۵۹. بِصَنَائِعِ أَى بِأَعْمَالٍ، والصنائع جمع «الصنِيعَةِ»: كلُّ ما عُمِلَ من خير أو إحسان؛ أو جمعُ «الصنِيعِ»: الفعل الحَسَنُ. الْمَعْرُوفُ: اسم لكل فعل يُعْرَفُ حُسْنُهُ بالعقل أو الشرع، والصنِيعَةُ يُسَدِّدُهَا المرءُ إلى غيره.
۶۰. بیتی است برگرفته از غزل شیخ اجل که با مطلع «دنی آن قدر ندارد که بر او رشک برَند / یا وجود و عدمش را غم بیهوده خورند» آغاز می‌شود؛ نک: سعدی، ۱۳۷۲، قصاید، ص ۹۹ و ۱۰۰.
۶۱. مطلع این ملمعه چنین است: «نَسِيمَ الرِّيحِ! ما هذا التَّوَانِي؟ / كَأَنَّكَ لَسْتَ تَدْرِي ما أَعَانِي».
۶۲. مُسْتَهَامًا أَى هَائِمًا شَدِيدَ الْحَبِّ. أُجْرٌ مِنَ «جَرٍّ» الشَّيْءِ: سحبه. الْجِنَانُ جمع «الْجَنَّةِ».
۶۳. مَاسٍ - : تَبَخَّرَ واختال. بان: شجر لَين ورقه طويل أبيض الزَّهر، يشبَّه به الحسان في الطول و اللين.
۶۴. يَطِيبُ مِنَ «طَابَتْ» النَّفْسُ بِالشَّيْءِ: ارتاحت إليه وانشرحت. طَيْبُ الْمَكَانِ: حُسْنُهُ.
۶۵. بیت شاهد برگرفته از غزلی با مطلع «وقتی دل سودائی می‌رفت به بستان ها / بی خویشتنم کردی بوی گل وریحان ها» است؛ نک: سعدی، ۱۳۷۲، غزلیات، ص ۲۱.
۶۶. گِرانی: ناگواری، گرانجانی؛ نیز به معانی سختی و دشواری، سنگینی، و انبوهی. چندین: این همه، این اندازه.

۶۷. بیت شاهد، دومین بیت غزلی با مطلع «خدا را کم نشین با خرّقه پوشان / رخ از رندان بی‌سامان می‌پوشان» است؛ نک: حافظ، ۱۳۶۷، ص ۲۱۱.
۶۸. بیت شاهد، خود مطلع غزل است؛ نک: حافظ، ۱۳۶۷، ص ۲۲۴.
۶۹. الهزار: طائر حسن الصوت، واللفظ فارسی معرب. خاک: فروتن، بی‌قدر و قیمت. چه داری: چرا نگه می‌داری و نمی‌بری.
۷۰. التّوانی من «توانی» فی العمل: قصرّ فيه ولم یهتمّ به. أغانی: أفاسی. نامهربانی به سکون و فتح «ر»: بی‌مهری، سنگدلی، جفاکاری؛ در این جا به ضرورت وزن به فتح «ر» خوانده می‌شود.
۷۱. بیت نمونه، برگرفته از غزلی به مطلع «سبّت سلمی بصدغیها فؤادی / وروحي کلّ یوم لی ینادی» است؛ نک: حافظ، ۱۳۶۷، ص ۲۵۵.
۷۲. بیت نمونه، برگرفته از غزلی به مطلع «سلامُ الله ما کرّ اللّیالی / وجاوبتِ المثنائی والمثنالی» است؛ نک: حافظ، ۱۳۶۷، ص ۲۵۸.
۷۳. بیت نمونه، برگرفته از غزلی به مطلع «سلیمی مند حلتّ بالعراق / الأقی من هواها ما الأقی» است؛ نک: حافظ، ۱۳۶۷، ص ۲۵۹.
۷۴. در باره اصطلاح «المعارضة» نک: مطلوب، ۲۰۰۱م، ص ۳۸۰.
۷۵. برای شرح حال او نگر: ابن فوطی، ۱۳۷۴، ص ۲۰۸؛ و نیز: جنید شیرازی، ۱۳۲۸، ص ۲۱۵، ۳۵۶، ۴۲۷، ۴۳۳ و ۵۱۷.
۷۶. نیم‌بیتی که در ترجمه نقل قول کردیم، بنا به تحقیق شادروان ابوالقاسم انجوی (نک: حافظ، ۱۳۶۷، ص ۱۳۵، پانوش ۱)، در غزلی از حافظ (با مطلع «بیا و کشتی ما در شط شراب انداز / غریو و ولوله در جان شیخ و شاب انداز») هم تضمین شده و ظاهراً در اصل از کمال‌الدین اسماعیل است؛ باز به گفته همو، ابوالفضل عثمان هروی نیز چنین مضمونی را دارد: «برچشم من افکند دمی چشم و برفت / یعنی که نکویی کن و در آب انداز». به هر حال، مضمون مصراع دوم بیت قاضی، به ضرب المثل معروف فارسی اشاره دارد که ما از زبان شیخ اجل (سعدی، ۱۳۷۲، قصاید، ص ۱۶۸، ذیل حکایت دوم از متنویات) به خاطر سپرده‌ایم: «تو نیکویی کن و در دجله انداز / که ایزد در بیابانت دهد باز»، اما پیش از حافظ و سعدی، و قاضی و کمال و هروی، در ویس و رامین (فخرالدین اسعد گرگانی، ۱۳۴۹، ص ۵۲۳، بیت ۳۴؛ در اواخر کتاب در ضمن «نشستن رامین بر تخت شهنشاهی») آمده‌است: «بکن نیکی و در دریاش انداز / که روزی در کنارت آورد باز [یا / که روزی گشته لؤلؤ یابیش باز]».
۷۷. ظاهراً مراد قاضی از نیکی کردن خیال به چشم او و در آب انداختن آن، این است که خیال، خود را به چشم او بنمایاند و این کار را هم تنها برای خدا و بدون هیچ چشمداشتی انجام

دهد. از سویی خیال، با سیل اشکی که از چشم عاشق سرازیر است، چگونه می‌تواند به چشم او درآید؟ بدین روست که شاعر با تعبیر «وارم فی الماء» از خیال خواهش می‌کند که خود را به آب بزند و به درون چشم او راه یابد.

۷۸. در باره اصطلاح «الإجازة» نک: مطلوب، ۲۰۰۱م، ص ۴۲.

### کتابنامه

#### قرآن کریم

۱. آقابزرگ طهرانی، محمد محسن. (۱۴۰۳هـ = ۱۹۸۳م). *الذریعة إلى تصانیف الشیعة*. ج ۹ (در ۴ مج، با صفحه شمار پیاپی). چ ۳. بیروت: دار الأضواء.
۲. ابن الرسول، سید محمد رضا. (۱۳۸۴). «پیشینه ترجمه رباعیات خیام». فرهنگ، س ۱۸، ش ۵۳ و ۵۴ [ویژه بزرگداشت خیام (۳)]، ص ۱۵۳ - ۱۷۵.
۳. \_\_\_\_\_ . (۱۳۸۶). «قاضی نظام‌الدین اصفهانی در آینه مصادِر عصری و متأخر». آینه میراث، س ۵، ش ۴ (پیاپی ۳۹)، ص ۱۶۳ - ۲۱۰.
۴. \_\_\_\_\_ . (۱۳۸۱). «قاضی نظام‌الدین اصفهانی (شاعر ذو لسانین قرن هفتم هجری)». *دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان*، ضمیمه ش ۲۹ و ۳۰، ص ۱۴۵ - ۱۸۲.
۵. ابن فوطی، عبدالرزاق بن احمد. (۱۳۷۴). *تلخیص مجمع الآداب و معجم الألقاب*. تحقیق محمد کاظم. ج ۲. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۶. ابن یمین، محمود بن یمین‌الدین. (۱۳۴۴). *دیوان*. به تصحیح و اهتمام حسینعلی باستانی راد. تهران: سنائی.
۷. جمال‌الدین اصفهانی، محمد بن عبدالرزاق. (۱۳۶۲). *دیوان*. با تصحیح و حواشی حسن وحید دستگردی. چ ۲. تهران: سنائی.
۸. جنید شیرازی، جنید بن محمود. (۱۳۲۸). *شدّ الإزار فی حطّ الأوزار عن زوّار المزار*. تصحیح و تحشیه محمد قزوینی و عباس اقبال. تهران: مجلس.
۹. جواد، مصطفی. (۱۹۶۳م). «اصفهان معقل الأدب العربی و نظام‌الدین الاصفهانی». *المجمع العلمی العراقی*، ج ۱۰، ص ۶۹ - ۹۴.
۱۰. جوینی، عظاملک بن محمد. (۱۳۷۰). *تاریخ جهان‌گشای*. به سعی و اهتمام و تصحیح محمد بن عبدالوهاب قزوینی. ج ۱. چ ۴. تهران: ارغوان.

۱۱. حافظ، شمس‌الدین محمد. (۱۳۶۷). *دیوان*. با تصحیح و سه مقدمه و حواشی و تکمله و کشف الایات و کشف اللغات به اهتمام سید ابوالقاسم انجوی شیرازی. چ ۷. تهران: جاویدان.
۱۲. خیام، عمر بن ابراهیم. (۱۳۷۳). *رباعیات خیام*، ویرایش جدید همراه با ترجمه انگلیسی فیتز جرالد. با تصحیح، مقدمه و حواشی محمد علی فروغی و قاسم غنی. به کوشش بهاء‌الدین خرمشاهی. تهران: ناهید.
۱۳. دشتی، علی. (۱۳۴۸). *دهمی با خیام*. چ ۲. تهران: امیرکبیر.
۱۴. دهخدا، علی اکبر / ۱. (۱۳۶۳). *امثال و حکم*. ج ۱. چ ۶. تهران: امیرکبیر.
۱۵. \_\_\_\_\_ / ۲. (۱۳۶۳). *امثال و حکم*. ج ۲. چ ۶. تهران: امیرکبیر.
۱۶. \_\_\_\_\_ / ۳. (۱۳۷۲). *نعت نامه*. ج ۵. تهران: دانشگاه تهران با همکاری انتشارات روزنه.
۱۷. رادفر، ابوالقاسم. (۱۳۶۸). *فرهنگ بلاغی - ادبی*. ج ۱. تهران: اطلاعات.
۱۸. رشیدی تبریزی، یاراحمد بن حسین. (۱۳۴۲). *طریخانه، رباعیات حکیم عمر خیام نیشابوری*. با تصحیح و مقدمه و تعلیقات و اضافات جلال‌الدین همائی. تهران: انجمن آثار ملی.
۱۹. سعدی، مصلح بن عبدالله. (۱۳۷۲). *کلیات سعدی (گلستان، بوستان، غزلیات، قصاید، رسایل، و خبیثات)*. با استفاده از نسخه تصحیح شده محمد علی فروغی (ذکاء الملک). مقدمه از عباس اقبال. چ ۷. تهران: نشر محمد.
۲۰. شمس قیس، محمد بن قیس. (۱۳۷۳). *المعجم فی معاییر اشعار العجم*. به کوشش سیروس شمیسا. تهران: فردوس.
۲۱. طغرایی، حسین بن علی. (۱۹۷۶م). *دیوان الطغرایی*. تحقیق علی جواد الطاهر، و یحیی الجبوری. بغداد: دار الحریه.
۲۲. ظهیر فاریابی، طاهر بن محمد. (۱۳۸۱). *دیوان*. تصحیح و تحقیق و توضیح امیرحسین یزدگردی. به اهتمام اصغر دادبه. تهران: نشر قطره.
۲۳. فاضلی، محمد. (۱۳۸۴). «*ره آوردی از چند گام با همسفران خاموش*». فصلنامه تخصصی ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی - واحد مشهد، س ۲، ش ۷ و ۸، ص ۲۵ - ۳۸.
۲۴. فخرالدین اسعد گرگانی. (۱۳۴۹). *ویس و رامین*. تصحیح ماگالی تودوا و الکساندر گواخاریا. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

۲۵. فرزانه، محسن. (۱۳۵۶). *نقد و بررسی رباعی های عمر خیام*. تهران: فروردین.
۲۶. مطلوب، احمد. (۲۰۰۱م). *معجم مصطلحات النقد العربی القديم*. بیروت: مکتبه لبنان ناشرون.
۲۷. میرافضلی، علی. (۱۳۸۲). *رباعیات خیام در منابع کهن*. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
۲۸. \_\_\_\_\_ . (۱۳۸۱). «*قاضی نظام‌الدین اصفهانی و رباعیات او*». معارف، س ۱۹، ش ۲ (ش پیاپی ۵۶)، ص ۲-۲۵.
۲۹. مینوی، مجتبی. (۱۳۳۵). «*از خزاین ترکیه*». دانشکده ادبیات دانشگاه تهران. س ۴، ش ۲، ص ۴۲-۷۵.
۳۰. نظام‌الدین اصفهانی، محمد بن اسحاق. (۷۱۰هـ). *دیوان المنشآت*. دست‌نویس ش «۲۳۱۵» کتابخانه احمد ثالث (توقاپوسرای) ترکیه. ۲۲۶ برگ. فیلم ش «۳۲۹» کتابخانه دانشگاه تهران.
۳۱. \_\_\_\_\_ . (۷۳۷هـ). *دیوان المنشآت*. دست‌نویس ش «*Arabe ۳۱۷۴*» کتابخانه ملی پاریس. ۱۴۱ برگ.
۳۲. \_\_\_\_\_ . (۱۹۸۳م). *رباعیات نظام‌الدین الأصفهانی (نخبة الشارب و عجالة الراكب)*. حققها و قدّم لها کمال أبودیب. بیروت: دار العلم للملایین.
۳۳. \_\_\_\_\_ . (۲۰۰۷م). «*القوسیة النظامیة*». تصحیح سید محمدرضا ابن الرسول. *نصوص و رسائل من تراث أصفهان العلمی الخالد*. المجلد الأول: فی الأدب العربی. مجموعة من المحققین. اشراف مجید هادی‌زاده. تهران: هستی‌نما، ص ۱۸۱-۱۹۸.